

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره  
موضوع جزئی: آیه هفتم\_ نکات\_ روایت درباره انواع کفر  
تاریخ: ۴ دی ۱۳۹۶  
مصادف با: ۶ ربیع الثانی ۱۴۳۹  
جلسه: ۱۹

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

در مورد آیه هفتم نکاتی به عرض رسید.

**نکته ششم**

آخرین نکته‌ای که باقی مانده این است که آیا لسان این آیه و این بیان حاکی از سلب اختیار کفار نیست؟ چون در این آیه خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید خداوند بر قلب‌های آنها مهر زده است، و بر گوش‌های آنها، همچنین پرده‌ای بر چشم‌های آنها آویخته شده است، لذا نه حق را می‌بینند و نه می‌شنوند و نه قلب آنها قابلیت درک حقایق را دارد، اینجا ممکن است به ذهن بیاید که اینها مجبور بر کفر هستند و اختیاری برای اینکه غیر از این راه و طریق را طی کنند ندارند، و این با عدل خداوند و اصل اختیار انسان سازگار نیست.

پاسخ این شبهه با توجه به مطالبی که در گذشته گفتیم معلوم است، عرض کردیم اگر در این آیه خداوند می‌فرماید که بر قلوب کفار مهر زده شده، یا بر گوش آنها مهر زده شده و در برابر دیدگان آنها پرده‌ای ستبر و محکم آویخته شده است و به طور کلی آنچه که نسبت به هر سه اتفاق می‌افتد اسناد به خداوند داده شده است، به طور کلی این یک حجابی است که توسط خود کفار در برابر آنها نسبت به حق مانعیت ایجاد کرده است، یعنی به دلیل اصرار آنها بر کفر، و عناد و جحود و انکار آنها، این کیفر و مجازات انکار آنها است نه اینکه از ابتدا مهر بر قلب آنها زده شده باشد و بر گوش آنها و در برابر دیدگان آنها غشاوة قرار گرفته باشد، پس این ختم و طبع و جعل غشاوة، مهر زدن بر قلب و گوش و آویختن ساتر و مانع در برابر دیدگان یک کیفر و مجازاتی است بدلیل اصرار آنها بر کفر و نادیده گرفتن حق، پس اگر به این نقطه رسیدند دیگر منافاتی با اختیار آنها ندارد، چنانچه می‌گویند، الامتناع بالاختر لا ینافی الاختیار، قبلاً هم اشاره به این مطلب کرده بودیم، اما حالا مشخصاً برای پاسخ به این سوال، بر این اساس که در اینجا این امور را اسناد را به خدا بدهیم، یعنی بگوییم هم ختم و مهر زدن بر قلب و هم گوش و جعل غشاوة، هر سه کار خدا باشد.

احتمال دیگری هم در اینجا ذکر کردیم و گفتیم چه بسا از این آیه بتوانیم استفاده کنیم و ختم و قلب و مهر زدن بر قلب، کار خدا می‌باشد، اما قرار دادن ساتر و غشاوة در برابر گوش و چشم، این اسناد به خدا داده نشده است بلکه به خود

این اشخاص نسبت داده شده است، طبق این احتمال پاسخ به این شبهه آسان تر و روشن تر است، ابتداءً خود اینها باعث شدند که یک مانع و ساتری بین گوش آنها و صدای حق، بین چشم آنها و صحنه حق ایجاد شود، آنگاه نتیجه این مانع و ساتر این است قلب آنها مهر بخورد وقتی خودشان این مانع را بدست خودشان در برابر مجاری ادراکی خودشان یعنی گوش و چشم ایجاد کرده اند، قهراً عقل و قلب و دل آنها هم مهر می خورد و مسدود می شود.

آیاتی از قرآن هم بر این مطلب دلالت می کند که در واقع مهر زدن و جعل غشاوة بر قلب و سمع و بصر، در حقیقت مستند به خود کفار است و نه خداوند، اگر هم به خداوند اسناد داده می شود در پایان کار به عنوان کیفر است، در آیه «فَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَٰ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً»<sup>۱</sup>، آیا کسانی را که اله خودشان را هوای نفس قرار داده اند دیده ای؟ کسی که هوا و هواپرستی را اله و معبود خودش قرار می دهد نتیجه اتخاذ هوای نفس به عنوان اله و معبود این است که به قلب و چشم و گوش او مهر می خورد و در برابر آن ساتر و غشاوة قرار می گیرد، پس سبب و ریشه جعل غشاوة، سبب و ریشه مهر خوردن به قلب و گوش این است که آنها تابع هوای نفس شده و هوای نفس را عبادت کرده اند، پس در واقع توصیف کرده کسانی را که به این عاقبت گرفتار شده اند و این تعلیق حکم به وصف می تواند مشعر به علیت باشد، در بعضی تعبیرات «الذین کفروا» است، در همین آیه اینگونه وارد شده است «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا... \* خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً»، در آنجا معلوم است که منشاء مهر خوردن به قلب و جعل غشاوة بر بصر و امثال آن کفر است، در اینجا آن را با یک بیان روشن و با توضیح بیشتر بیان کرده است، «مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ» کسی که معبود خود را هوای نفس قرار دهد، کارش به جایی می رسد که دیگر نه حق را می شنود و نه می بیند و نه قلب او ظرفیت درک حقایق و معارف را دارد، لذا این مجاری هم مسدود شده و مهر می خورد و ساتر در برابر آن قرار می گیرد.

بنابر این با توجه به سببیتی که این اشخاص در این امور دارند اگر ختم و طبع و امثال آنها اسناد به خداوند داده می شود در واقع ریشه و سبب آن خود این اشخاص هستند لذا این شبهه که بگوییم این آیه دلالت بر سلب اختیار کفار می کند یا دلالت بر مجبور بودن آنها بر کفر می کند مردود است.

به تعبیر برخی از اهل تحقیق مسئله کفر یا اتخاذ هوای نفس به عنوان معبود، موجب شده است که آن قضا و آن حکم در مورد آنها صادر شود، یعنی اینها مقضی به قضا شده یا مقدر به قدر شده اند، خداوند این قضا و قدر را برای اینها قرار داده است نه اینکه خدا علت این امور و آنها معلول باشند. خدا راضی نیست هیچ بنده ای گرفتار کفر و این سرانجام

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

شود ولی این قضای الهی است که کسی که هوای نفس را اله خود قرار داد سرانجامش این است، مثل این است که قضای الهی این است که اگر این سقف خراب شود همه از بین بروند، این قضای الهی است، حال اگر ما زیر سقفی نشستیم که فاقد استحکام است و این سقف فرو بریزد و ما از بین برویم نمی‌توانیم بگوییم علت مردن ما و تاثیرگذاری این سقف خدا بوده است، لذا این شبهه در اینجا مردود است.

### روایتی درباره انواع کفر

اما عرض کردیم در اینجا روایتی درباره مراتب کفر و انواع کفر وارد شده است که خواندن آن و نقل آن خالی از مناسبت نیست، ما در بحث حقیقت ایمان و انواع و مراتب ایمان اشاره به برخی روایات کردیم، در اینجا هم این روایت که از امام صادق (ع) وارد شده است را می‌خوانیم. این روایت این است:

« عن الصادق ع: الكُفْرُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجُهٍ: فَمِنْهَا كُفْرُ الْجُحُودِ، وَالْجُحُودُ عَلَى وَجْهَيْنِ، وَالْكَفْرُ بِتَرْكِ مَا أَمَرَ اللَّهُ، وَكُفْرُ الْبِرَاءَةِ، وَكُفْرُ النَّعَمِ. »<sup>۱</sup> امام صادق (ع) می‌فرماید: کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است، یکی کفر جحود که خود جحود و انکار بر دو وجه است، سومی کفر به ترک اوامر و نواهی الهی است، چهارم کفر برائت است و پنجم کفر نعمت‌ها.

« فَأَمَّا كُفْرُ الْجُحُودِ فَهُوَ الْجُحُودُ بِالرُّبُوبِيَّةِ »، اما کفر جحد و انکار یکی از انواع آن جحد و انکار ربوبیت خدا است، کسی می‌گوید اصلاً خدا و بهشت و جهنمی وجود ندارد، « وَهُوَ قَوْلٌ مَنْ يَقُولُ: لَا رَبَّ وَلَا جَنَّةَ وَلَا نَارَ، » و هو قول صنفین من الزنادق، يقال له الدهريه، و هم الذين يقولون و ما يهلكنا الا الدهر».

یکی از اقسام کفر، کفر جحود است که « و هم الذين يقولون و ما يهلكنا الا الدهر، و هو دين وضعوه لانفسهم بالاستحسان منهم على غير تثبیت منهم و لا تحقیق لشیئی مما يقولون، قال الله عزوجل » یعنی در واقع می‌گویند این صاحبان عقیده دو صنف از زنادقه هستند که دهری هم به آنها می‌گویند، اینها همان کسانی هستند که خداوند متعال سخنان آنها را نقل و حکایت کرده است و گفته اند « وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ »<sup>۲</sup> جز روزگار کسی ما را نمی‌میراند، این دینی است که اینها از طریق امتحان و آزمون و دلخواه برای خود درست کرده اند و هیچ اساس و پشتوانه ندارد و گفتار آنها خالی از حقیقت می‌باشد، چنانچه خدای تعالی فرمود « إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ »<sup>۳</sup> اینها جز خیال و ظن هیچ دلیل دیگری ندارند. « إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ » همچنان که خداوند تبارک و تعالی در مورد اینها

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۸۹، ح ۱.

۲. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

۳. همان.

فرمود که چه اندازشان کنی و چه نکنی ایمان نمی‌آورند، بعد امام(ع) می‌فرماید: یعنی بتوحید الله، اینکه اینها ایمان نمی‌آورند یعنی به توحید و وحدانیت خدا ایمان نمی‌آورند، فهذا احد وجوه الکفر.

« وَ أَمَّا الْوَجْهُ الْآخِرُ مِنَ الْجُحُودِ عَلَى مَعْرِفَةٍ وَ هُوَ أَنْ يَجْحَدَ الْجَاحِدُ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ قَدْ اسْتَقَرَّ عِنْدَهُ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ « وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا »<sup>۱</sup>، و قال الله عزوجل و كانوا من قبل « يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ »<sup>۲</sup>، امام فرمودند اولین قسم کفر جحود است، جحود بر دو قسم است، جحد ربوبیت و جحد معرفت، منظور از جحد معرفت این است که کسی با اینکه حق و حقیقت برای او معلوم و ثابت شده است اما در عین حال آن را انکار کند چه اینکه خداوند تبارک و تعالی درباره این گروه فرمود اینها دین خدا را انکار کرده اند با اینکه قلباً به حقانیت آن یقین داشتند ولی چون ظالم و سرکش بودند زیر بار حق نرفتند، یا در آیه بعدی که فرمود «كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ...»<sup>۳</sup>، فرمود قبل از اینکه اسلام بیاید یهودیان به کفار می‌گفتند به زودی پیامبر آخرالزمان خواهد آمد و ما بر شما پیروز خواهیم شد، ولی همین که اسلام آمد به اسلام هم کافر شدند، بعد خداوند هم لعنت می‌کند آنها را.

«و الوجه الثالث من الكفر كفر النعم و ذلك قوله تعالى يحكى قول سليمان عليه السلام هذا من فضل ربي ليبلوني أ أشكر أم أكفر و من شكر فإنما يشكر لنفسه و من كفر فإن ربي غني كريم»<sup>۴</sup>، وجه سوم از کفر کفران نعمت است که خداوند تبارک و تعالی درباره آن از سلیمان حکایت کرد که گفت این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکرگزار هستم و یا کفران نعمت می‌کنم، کسی که شکر بجا آورد به نفع خود شکر کرده است و کسی که کفران نعمت کند خداوند، بی نیاز و کریم است.

چند آیه دیگر هم از جمله آیه « لئن شكرتم لأزيدنكم و لئن كفرتم إن عذابي لشديد »<sup>۳</sup> و آیه « فاذكروني أذكركم و اشكروا لي و لا تكفروا »<sup>۴</sup> را هم ذکر کردند.

«و الوجه الرابع من الكفر ترك ما امر الله عز و جل به و هو قول الله عز و جل: وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ...» تا آخر آیه که آیه ۸۳ و ۸۴ سور بقره می‌باشد، در اینجا قسم چهارم کفر را امام ع ذکر می‌کنند که در این قسم چهارم کفر دستورات خداوند تبارک و تعالی است که طبق این آیه خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید که ما وقتی پیمان گرفتیم از شما که خون یکدیگر را نریزید و از دیار خود یکدیگر را اخراج نکنید،

۱ . سوره نمل، آیه ۱۴.

۲ . سوره بقره، آیه ۸۹.

۳ . سوره ابراهیم، آیه ۷.

۴ . سوره بقره، آیه ۱۵۲.

شما بر این پیمان اقرار کردید و شهادت دادید ولی بعد از آن شما یکدیگر را کشتید و از دیار خودتان آواره کردید، و بعد ادامه دارد بر دشمنی پشت به پشت هم کردید و اگر کسی اسیرتان می‌شد... می‌خواهد بگوید در این آیات هم کفر به معنای ترک ما امر الله استعمال شده است، اینجایی که می‌فرماید: «أَفْتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» یعنی به بعضی از دستورات خدا عمل می‌کنید و به بعضی از دستورات خدا عمل نمی‌کنید. «فَكَفَرَهُمْ بَتَرَكُوا مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ نَسَبَهُمُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ لَمْ يَقْبَلَهُ مِنْهُمْ وَ لَمْ يَنْفَعَهُمْ عِنْدَهُ»، این فایده‌ای ندارد که به بعضی از دستورات خدا عمل کنند و به برخی عمل نکنند.

«و الوجه الخامس من الكفر كفر البراءة»، کفر براءة چیست؟ اینها همه در قرآن آمده است، یکی کفر به معنای انکار ربوبیت، یکی کفر به معنای انکار معرفت و یکی کفر به معنای ترک ما امر الله، یکی هم در مقابل کفر نعمت. «ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَحْكِي قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ»<sup>۱</sup>، کفرنا بکم یعنی تبرئنا منکم، ما به شما کفر ورزیدیم (قول ابراهیم) است، یعنی ما از شما بیزاریم، یعنی از شما برائت می‌جوئیم و بین ما شما دشمنی آغاز شده است و دست از دشمنی بر نمیداریم تا اینکه شما به خدای یگانه ایمان آورید، دو آیه دیگر را امام در این حدیث ذکر می‌کنند که در قرآن به معنای بیزاری و برائت جستن بعضی از بعض دیگر است.

علی‌ای حال آنچه که در این روایت آمده مربوط به اقسام و انواع کفر است.

اگر بخواهیم یک دسته بندی کنیم، یکی کافر مطلق است، کافری که به مبدأ و معاد اعتقاد ندارد و منکر همه چیز است، نه خدا و نه بهشت و نه جهنم، یکی کافر به معنای اینکه انکار می‌کند آنچه را که شناخته و معرفت پیدا کرده است، چون یا می‌گوییم کافر اساساً اعتقاد ندارد که کافر مطلق می‌شود، یا اعتقاد دارد، اگر بخواهیم بصورت حصر عقلی این تقسیم امام صادق را بیان کنیم اینگونه می‌شود، کافر یا کسی است که به هیچ چیز اعتقاد ندارد، که کافر مطلق می‌شود، یا اعتقاد دارد فی الجمله ولی انکار می‌کند که کفر بالجحود می‌شود، یا فی الجمله اعتقاد دارد و انکار هم نمی‌کند، اما نعم الهی را انکار می‌کند و کفر می‌ورزد، که این کفر النعم می‌شود، یا کسی ممکن است به خدا و رب و بهشت و جهنم اعتقاد داشته باشد و چیزی را هم انکار نکند اما ترک ما امر الله کند که این کفر ترک الطاعة می‌شود، هر کسی واجبات شرعی یا محرّمات شرعی را مخالفت کند در حقیقت کفر به این معنا شامل او می‌شود، در بعضی از روایات داریم که «تارک الصلاة کافر» بعضی از بزرگان به استناد این روایات برای تارک الصلاة هم حکم کفر بار کرده اند، در حالی که آن کفر، کفر به معنای ترک اطاعت است، اینکه در بعضی روایات درباره بعضی از کسانی که با امر الهی مخالفت می‌کنند یا مرتکب محرّمات شرعی می‌شوند عنوان کافر بکار برده شده است، کافر به معنای کافر مطلق نیست، بعضی از فقها، (آنهایی که تمایلات اخباری‌گری بیشتر داشتند) درباره بعضی از مرتکبین افعال حرام یا ترک کنندگان عمل واجب این تعبیر را بکار

<sup>۱</sup> . سوره ممتحنه، آیه ۴.

برده و گفته اند اینها کافر هستند و همان احکام کفر بر آنها بار می‌شود، در حالی که کفر به معنای ترک طاعت شامل آنها می‌شود نه کفر به معنای اول.

سوال:

استاد: خیر، تارک عملی است، این بحث ترک عملی است، کافر مطلق اعتقاد به بهشت و جهنم ندارد. اینها اقسام کفر است، اجمالاً نکاتی که در مورد آیه هفتم لازم بود عرض کردیم.

سوال:

استاد: ما می‌گوییم کسی که حق به او عرضه می‌شود یا واقعا در دل این را پذیرفته و انکار می‌کند، یعنی باطنا معتقد است و حق با آنها است، یا در دل هم نپذیرفته و اصلاً باور ندارد، علی‌ای حال کافر مطلق است، اینکه قاصر باشد یا مقصر باشد بحث دیگر است، کسی که به این شکل باشد به او کافر مطلق گفته می‌شود.

«والحمد لله رب العالمین»